

کلام خداوند که در مورد خشکسالی بر ارمیا نازل شد: «یهودا سوگوار است، و شهرهایش سوت و کور؛ مردمانش ماتم زده بر خاک می‌نشینند، و فریاد اورشلیم بلند است. 3نجبای شهر خادمان خویش را برای آب می‌فرستند؛ آنها نزد آب‌انبارها می‌روند، اما آب نمی‌یابند؛ پس با ظرفهای خالی بازمی‌گردند، و سرهای خویش را از شرم و رُسوایی می‌پوشانند. 4زمین ترک برداشته، زیرا باران بر این سرزمین نباریده است؛ از این رو کشاورزان سرهای خویش را از شرم می‌پوشانند. 5حتی غزالهای صحرا نیز نوزادان خود را رها می‌کنند، زیرا هیچ علفی نیست. 6خران وحشی بر بلندی‌های خشک می‌ایستند، و همچون شغالان برای هوا نفس نفس می‌زنند؛ چشمانشان تار می‌شود، زیرا هیچ گیاهی نیست. 7خداوند، اگرچه گناهانمان بر ضد ما شهادت می‌دهد، اما تو به‌خاطر نام خود عمل کن؛ زیرا ارتدادهای ما بسیار است، و به تو گناه ورزیده‌ایم. 8ای تو که امید اسرائیلی، و نجات‌دهنده او در زمان تنگی، چرا همچون غریبی در این سرزمین شده‌ای، و مانند مسافری که تنها برای شبی خیمه می‌زند؟ 9چرا به شخصی متحیر می‌مانی، یا به جنگاوری که او را یارای نجات دادن نیست؟ اما تو ای خداوند، در میان ما حاضری، و نام تو بر ماست؛ ترک‌مان مکن!»



وقتی بلوچستان ایران خشک می‌شود، رنگ خاک تغییر می‌کند - از قهوه‌ای تیره و پررنگ به قرمز. اما در سال‌های اخیر، احمد متوجه شده بود که رنگ زمین تغییر کرده است. دیگر نه قهوه‌ای و نه قرمز، بلکه خاکستری کم‌رنگی به خود گرفته بود، گویی زمین نیز از آخرین ذره قدرت خود و به همراه آن، تمام حیاتش تهی شده بود. شکاف‌های زمین خاکستری آنقدر عمیق بودند که احمد می‌توانست تمام دستش را در آنها فرو کند. سه سال بود که حتی یک قطره باران نباریده بود. احمد به دخترش سلیمه فکر کرد - اینکه چگونه چند سال پیش در میان مزرعه گندم می‌دوید تا برایش غذا بیاورد. حالا، حتی یک ساقه گندم هم باقی نمانده بود. چیزی جز زمین خاکستری و بی‌جان باقی نمانده بود، و دخترش به شهر بزرگ مهاجرت کرده بود، جایی که تلاش می‌کرد مخارج زندگی‌اش را تأمین کند. اما زندگی در شهر هم آسان نبود. احمد تصمیمی گرفته بود. او هم باید زمین اجدادی‌اش را می‌فروخت و به شهر مهاجرت می‌کرد. و می‌خواست بداند: «چرا؟» زمانی افراد خردمند به او گفته بودند که آب و هوا تغییر کرده است. اما او نیازی نداشت که این افراد خردمند همه اینها را برایش توضیح دهند. او می‌توانست خودش تغییرات آب و هوایی را از روی تجربه تلخش توضیح دهد. اما می‌خواست بداند: «هدف همه اینها چه بود؟»

در متن خطبه امروز ما، وضعیتی مشابه داستان احمد از بلوچستان را می‌بینیم. خشکسالی چنان مردم اسرائیل را تحت تأثیر قرار داده بود که مردم، گیاهان و حیوانات همگی آسیب دیده بودند. خشکسالی آنقدر شدید بود که دیگر زندگی به هیچ وجه ممکن نبود. و برای مردم آن زمان، فرار به شهر قابل تصور نبود. آنها چاره‌ای جز بازگشتن به خانه با ظرف‌های خالی خود و مردن نداشتند.

یک چیز در مورد وضعیت بنی‌اسرائیل در آن زمان مرا عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد: آنها هیچ‌کس جز خودشان را سرزنش نمی‌کردند. آنها در برابر خدا گناه کرده بودند و بنابراین مجازاتی را که شایسته آن بودند، پذیرفتند. و پس از همه این اتفاقات، آنها برگشتند، به گناهان خود اعتراف کردند و به دنبال دیدار روی خدا بودند. سال‌ها پیش، ارمیا موعظه کرده بود که اگر دقیقاً همین کار را نکنند، فاجعه برایشان رخ خواهد داد. به همین دلیل، ارمیا به زندان انداخته شد و شکنجه شد. اما اکنون همه

چیز تغییر کرده بود. آنها توبه کرده بودند. به گناه خود اعتراف کرده بودند. و اکنون ما با شوکی عظیم روبرو هستیم، زیرا اگرچه مردم توبه کردند، خدا آن را نپذیرفت. همانطور که آنها با ظرف‌های خالی از چاه‌های خود به خانه برگشتند، همانطور نیز باید با قلب‌های خالی و بدون بخشش به خانه می‌رفتند. آنها دیگر حتی نمی‌توانستند به خدا توسل کنند. اما مردم تسلیم نشدند. آنها به دعا ادامه دادند. آنها سرانجام گفتند که در هر صورت شایسته بخشش نیستند، اما خدا باید به خاطر جلال خود و به خاطر وعده‌ای که به مردم داده بود، مهربان باشد. و دوباره، خدا امتناع کرد. او نظر خود را تغییر نداد و حتی در فصل بعد گفت که حتی اگر موسی و سموئیل در مقابل او بایستند، نخواهد بخشید، زیرا از بخشش کردن خسته شده بود.

این سخنان از کتاب ارمیا برای ما عجیب به نظر می‌رسد. شاید ما حتی عصبانی شده باشیم و فکر کنیم: چگونه خدا می‌تواند اینقدر بی‌رحم باشد؟ یا شاید محتمل‌تر است که ما اصلاً رنج را به خدا ربط ندهیم. و با این حال، موضوع رنج آنقدر جهانی است که نیاز به پاسخ دارد. و هر فرد، هر فلسفه و هر دینی در جهان باید این سؤال را پاسخ دهد:

«چطور ممکن است که در این دنیا این همه زیبایی و در عین حال این همه وحشت وجود داشته باشد؟»

و در ادامه:

«وقتی اتفاق وحشتناکی می‌افتد، چرا برای یک نفر اتفاق می‌افتد و نه برای دیگری؟»

این سوال «چرا؟» ذهن مردم را در تمام نسل‌ها و زمان‌ها به خود مشغول کرده است، اما هنوز پاسخ درستی برای آن وجود ندارد. دوستان ایوب به سختی تلاش کردند خود ایوب را مقصر بدانند. اکنون می‌دانیم که هرگز نباید تقصیر را به رنج‌دیدگان نسبت دهیم. اول، ما نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم زیرا همه ما همزمان درگیر گناه هستیم. و دوم، ما خدا نیستیم و نمی‌توانیم در مورد احکام او قضاوت کنیم.

به نظر من بنی‌اسرائیل این سوال «چرا» را نداشتند. آنها قبلاً خودشان به آن پاسخ داده بودند. آنها کاملاً می‌دانستند: «به خاطر گناهمان، در این بدبختی هستیم!» و با این حال، در پاسخ خدا به همین سوال، می‌بینیم که خود بنی‌اسرائیل در اعتراف به گناه کاملاً صادق نبودند. عیسی زمانی از کتاب اشعیا نقل قول کرد، جایی که خدا گفته بود: «این قوم با لب‌های خود به من احترام می‌گذارند، اما در دل‌هایشان از من دور هستند.»

در کتاب ارمیا می‌بینیم که نقش قلب بسیار مهم است. در فصل ۱۴، حتی گفته شده است که پیامبران دروغین بر اساس قلب خود نبوت می‌کردند. اما قلب آنها از خدا دور بود. آیا ممکن بود که قوم اسرائیل نیز با زبان خود توبه کرده باشند، اما قلبشان کاملاً جای دیگری باشد؟ اگر چنین است، پس برای ما نیز چراغ قرمز هشدار وجود دارد. آیا ممکن است با جملاتی که از نظر الهیات دقیق هستند دعا کنیم، اما قلبمان جای دیگری باشد؟ حتی ممکن است خودمان را با این جمله توجیه کنیم: «تکته اصلی این است که من دعا کردم!» اما آیا ممکن است دعای ما نیز فقط بر زبان باشد و نه در قلب؟

در متن ما از ارمیا ۱۴، خدا همچنین عدم پاسخ خود را با این جمله توضیح می‌دهد که مردم دوست دارند از یک خدا به خدا دیگری سرگردان باشند. این بدان معناست که مردم بسته به حال و هوای خود، برای دعا به اینجا و آنجا می‌روند. خدا در نظر آنها یکی از هزاران بود. به معنای واقعی کلمه، یک «دین وصله‌پینه‌ای». اما خدا مؤمنان وصله‌پینه‌ای نمی‌خواهد، بلکه فرزندان می‌خواهد که کاملاً به او تعلق داشته باشند. او در این امر شرکت نمی‌کند. فرمان اول می‌گوید که ما نباید خدایان دیگری در کنار او داشته باشیم. و عیسی مسیح تنها راه است، نه فقط یکی از راه‌های بسیار.

دلیل سوم اینکه خدا به دعای بنی اسرائیل پاسخ نداد این بود که آنها رهایی از بدبختی خود را می‌خواستند، اما خدا را به خاطر خودش نمی‌خواستند. صادقانه بگویم، می‌توانم هر کسی را که در پریشانی عمیق، در ابتدا صرفاً به خاطر پریشانی خود به آسمان فریاد می‌زند، درک کنم. این پریشانی چیزی است که در مرکز توجه قرار می‌گیرد. عدم پاسخ خدا همچنین می‌تواند درس مهمی در ایمان باشد و به ما بیاموزد که خدا را به خاطر خودش بپرستیم، حتی اگر دعاهایمان مستجاب نشوند.

اگر این سه دلیل را که چرا خدا به دعاها پاسخ نمی‌دهد، در مورد خودم به کار ببرم، باید درباره ی تک‌تک آنها بگویم که در مورد من نیز صدق می‌کند:

۱. دعای بدون قلب...

۲. دعا به خدا، اما در عین حال تمرکز بر کسی دیگر...

۳. پرستش خدا صرفاً به این دلیل که در یک بحران خاص هستم.

بنابراین متوجه می‌شویم که، درست مانند قوم اسرائیل، نمی‌توانیم حتی یک بهانه بیاوریم. ما نیز باید با دعاها ی پوچ خود به خانه برویم. اما چرا این اتفاق برای آنها افتاد و نه برای دیگران؟ یا به زبان امروزی: «چرا مردم ایران باید این همه رنج را تحمل کنند؟ چرا دعاهایشان هرگز مستجاب نمی‌شوند؟» یا در سطحی بنیادی‌تر: چرا بهشت به طور کلی به روی ما بسته به نظر می‌رسد و چرا دعاها ی ما بی‌پاسخ می‌مانند؟

از «چرا» به «برای چه»

در طول هزاره‌ها، متوجه شده‌ایم که تا به امروز هیچ پاسخ رضایت‌بخشی برای این سوال که چرا برخی رنج می‌برند و برخی دیگر نه، وجود ندارد. و این سوال را می‌پرسیم که: «اگر سوالی بپرسیم و پاسخی دریافت نکنیم، آیا ممکن است سوال اشتباهی پرسیده باشیم؟»

اگر به متن عبری ارمیا ۱۴ نگاه کنیم، می‌بینیم که از حرف پرسشی «למה» (لما) استفاده شده است. در زبان عبری، این سوال می‌تواند هم به معنای «چرا؟» و هم به معنای «برای چه؟» باشد. سوال «چرا؟» به این معنی است که ما به دنبال کسی برای سرزنش هستیم. با این حال، سوال «برای چه؟» آینده‌نگر است و در مورد معنای همه چیز می‌پرسد. بنابراین: هدف از این همه چیست؟

و سوال بنی اسرائیل قطعاً به سمت «برای چه» اشاره می‌کند. آنها دیگر سوال «چرا؟» نداشتند. خودشان به آن پاسخ دادند: به دلیل گناهشان. سپس آنها سوالی در مورد آینده داشتند. آنها یک سوال «برای چه؟» داشتند که در مورد معنای همه چیز می‌پرسید. به عبارت دیگر: «اگر دیگر وجود نداشته باشیم، داستان خدا با ما انسان‌ها چگونه ادامه خواهد یافت؟»

اما خدا اینجا هم خط قرمز خود را کشید و امتناع کرد. بنابراین، به نظر می‌رسد که حتی آینده هم مسدود شده است. و حالا این سوال پیش می‌آید: چرا خدا امتناع می‌کند؟ چرا بهشت را آنقدر بسته نگه می‌دارد که مردم دیگر نمی‌توانند او و مسیرش را، حتی برای آینده، تشخیص دهند؟

بله، می‌توانیم این را به زندگی خودمان ربط دهیم. «چرا یک جوان ناگهان می‌میرد و آینده‌اش محو می‌شود؟ یا در واقع: چرا زندگی یک انسان باید با تلی از خاک به پایان برسد؟ هدف از همه اینها چیست؟»

مسئله هدف مهم است زیرا می‌بینیم که خود خدا این سؤال را در فصل ۱۳ ارمیا مطرح می‌کند. در آنجا، خود خدا می‌گوید: «آیا انسان می‌تواند رنگ خود را تغییر دهد، یا پلنگ می‌تواند خال‌های خود را؟» و به نظر می‌رسد خود خدا به این سؤال پاسخ می‌دهد وقتی می‌گوید: «آیا شما که شریر هستید، می‌توانید کار نیک انجام دهید؟» به نظر می‌رسد این کلمات نمایانگر تسلیم نهایی هستند. مسیر بشریت به سوی خدا مسدود شده است و به دلیل شرارت بشریت باید مسدود بماند. و با این حال، راهی به سوی آینده وجود دارد. این مسیر تنها زمانی می‌تواند هموار شود که همه شرارت‌ها از بین رفته باشند. و این شرارت فقط در عیسی مسیح واقعاً از بین رفته است.

از طریق عیسی مسیح، مشخص می‌شود که خدا بشریت را در رنج و شرارتش رها نکرده است، بلکه دقیقاً به جایی رفته است که مردم به محدودیت‌های خود می‌رسند، و جایی که ما انسان‌ها با دعاهایمان به محدودیت‌های خود می‌رسیم.

در انجیل امروز، درباره اولین معجزه عیسی شنیدیم، جایی که او آب را به شراب تبدیل کرد. این آب برای طهارت‌های آیینی یهودیان در نظر گرفته شده بود. عیسی همین آب را گرفت و آن را به شراب باکیفیت تبدیل کرد. به همین ترتیب، او دعا‌های ما را می‌گیرد و آنها را با روح‌القدس خود پر می‌کند، به طوری که دیگر دعا‌های ما معتبر نیستند، بلکه دعا‌های او هستند که معتبرند. عیسی همچنین زمین خشک زندگی معنوی ما را می‌گیرد و همه چیز را با زندگی خود پر می‌کند. دیگر زندگی ما نیست، بلکه زندگی اوست که معتبر است، به طوری که روح‌القدس مانند چشمه از ما جاری می‌شود.

ج احمد: برگردیم به داستان اولیه‌مان: احمد در ابری عظیم از گرد و غبار از شهر اجدادش به شهری بزرگ سفر کرد. او می‌خواست زمین خاکستری و بی‌جان را پشت سر خود ترک کند. او به جلو نگاه کرد، به جایی که دخترش منتظر او بود، جایی که آب و شاید یک شروع جدید وجود داشته باشد. خشکسالی، زمین او را گرفته بود، اما امید او را نه.

ما نمی‌توانیم رنج احمد را درک کنیم. حتی کمتر می‌توانیم آن را توضیح دهیم. اما می‌توانیم با یک شخص به رنج او پاسخ دهیم. آن شخص عیسی است. زیرا عیسی نه تنها عمیق‌ترین نیاز انسانی را در قلب خود دارد، بلکه هدف را نیز در نظر دارد. هدف او تبدیل روح‌های خشکیده ما به چشمه‌های روان است. شاید حتی زندگی‌های ما در اینجا و اکنون. آنگاه واقعاً سپیده‌دمی برای همه ما طلوع خواهد کرد. آمین